

آیین تانترا

اثر: دکتر مرضیه شنکایی
استادیار دانشگاه الزهراء (س)

(از ص ۴۲۵ تا ۴۳۷)

چکیده:

این مقاله درباره تاریخچه گنوستیک و سیر تحولی و اعتقاد و باور آن بر خلقت عالم بر اساس زوجیت است؛ زیرا ذات الهی منزّه است از عالم کون و فساد، پس بلاواسطه با آن تماس ندارد و برای خلقت آن مراحل صدور را قایل شدند و از ازدواج دو قطب متضاد (مذکر و مؤنث) این امر حاصل آمد.

واژه‌های کلیدی: گنوس، فوس، زوئه، آن، سی زی جی، سوفیا دمپورژ.

مقدمه :

از آنجا که محور اعتقادی مکتب گنوسی بر نجات آدم هبوط یافته قرار دارد، لذا تلاش می‌کند تا با نشان دادن مراحل صدور که منجر به خلقت عالم ناسوت شدند، آدمی را به عالم بالا بکشاند، به عالم نورانی که از ابتدا به آن تعلق داشت. لذا میان جهان مادی و خدای تعالی خداوندانی بینابین قرار می‌دهد که فرمان و خواست خداوند تعالی را از طریق آنان به جهان مادی برسانند و هرچه به عالم مادی نزدیک می‌شوند، کیفیتی پست‌تر پیدا می‌کنند و روح باطنی همین مدارج به سمت بالاست که قادر به نجات خود می‌باشد.

مکتب گنوسی

گنوس^(۱) واژه‌ای یونانی و از ریشه هندو اروپایی است. با واژه انگلیسی دانستن^(۲) سنسکریت "جنانا"^(۳) هم ریشه است. این اصطلاح از زمان‌های پیش در دین‌شناسی تطبیقی به کار رفته است. و نشان دهنده جریان فکری کهنی بود که بر آگاهی از رازهای ایزدی تأکید می‌ورزید. چنین گمان می‌رفت که گنوس یا معرفت از راه تجربه مستقیم مکاشفه یا تشرف به سنت رازآمیز و باطنی به دست می‌آید. در زمان بطالسه، اسکندریه مرکز علم شد. ادیان مختلف از هر جا به آنجا رو می‌آوردند؛ حکمت مشاء ارسطو، اشراق افلاطون، آرمان اتمی ذیمقراطیس، عقاید گزنفون، زهد زنون، کیش برهمنی، دین بودایی، آئین مزدایی به هم آمیختند و افلاطونی نوین را برقرار کردند که پس از آن آئین گنوسی به وجود آمد.^(۴)

آئین گنوسی اصطلاحی نوین است و پیشینه‌ای تاریخی ندارد. حتی نام

1- gnos.

2- know.

3- Jnana.

4- Cf, G.QUISPEL "Gnosticism", M. ELIADE, ed E.R. VOL. 5, p. 566.

گنوستیگ^(۱) که در نوشته‌های آباء کلیسا یافت می‌شود هرگز برای نشان دادن یک جنبش معنوی فراگیر به کار نرفته بلکه تنها به یک فرقه ویژه و منحصر به فرد اطلاق شده است.^(۲) به نظر می‌آید که اولین بار نام گنوستیکوس توسط افلاطون در کتاب سیاست برده شده باشد. آنجا که می‌گوید: "یک سیاستمدار ایده آل کسی است که معرفت و هنر دانستن (گنوستیک) را دارا باشد". سپس توسط ارسطو و پیروانش و فیثاغورث به کار رفت و از آن به بعد توسط فیلون یهودی، پلوتارک به همین معنی معرفت و علم برتر به کار گرفته شد.^(۳)

بسیاری از پژوهندگان بر این باورند که آئین گنوسی شالوده‌ای هلنی - یهودی دارد (و نه ریشه ایرانی و زرتشتی).^(۴)

به طور کلی در باب گنوستیک فلاسفه اسکولاستیک تلاش بسیار کرده‌اند تا آن را به یکی از ادیان متصل و وابسته نمایند. ولی در جمع بندی که بین آنان شده به نتایج زیر می‌توان رسید.

۱- گنوستیگ واژه‌ای عمومی است که دربرگیرنده ی طرز فکر مذهبی گسترده‌ای است. می‌توان بخشی از آن را مشابه و نزدیک به طرز فکر یک دین ویژه کرد. اما این شامل تمام مکاتب گنوسی نمی‌شود.

۱- گنوستیکوس به معنی عارف در یونانی است.

2- Cf, G. QUISPTEL, "Gnosticism", M. ELIADE, ed E.R. vol.5, p.566

3- B. Layton, the Rediscovery of Gnosticism, vol. II, LEIDEN 1980, p.799.

4- C.f. G. QUISPTEL, "Gnosticism", M. ELIADE, ed E.R. Vol.5, p.566.

در دائره المعارف ادیان و اخلاق جلد ۶ صفحه ۲۳۴ آمده است که: ریشه اصلی گنوستیک را باید در ایران و مصر جستجو کرد ولی از دیگر ادیان تأثیراتی پذیرفته هم چنین از ادیان فریجیه (که آن را سیبل و پرستش و قربانی آتیش Attis که فرهنگ گنوسی ناسینی (nicenian) از آن برگرفته شده) و نیز هند (در فرقه باسیلیدی که تحت تأثیر آئین بودایی واقع شد).

۲- هر دین صفات بارزی خاص خود دارد که مشابه به آنان در دیگر ادیان وجود دارد مثل مادرکل، انسان آسمانی و... و این که در یک مکتب بتوان ریشه و اصل هر یک از این مفاهیم را در ادیان دیگر یافت بسیار مشکل است.

۳- حتی اگر بتوان مواردی اقتباسی در مراسم از ادیان دیگر را مشاهده نمود تنها می توان در اصالت آنها شک کرد. یعنی نمی توان به طور قطع آنها را مأخوذ از ادیان دیگر دانست.

۴- در ایده گنوسی، نام های خاص یا واژه های فلسفی و اشکال اسطوره ای جای خود را به کیفیات و صفات می دهند. به عقیده "آنز"^(۱) مسأله هبوط روح را گنوسی ها از دین بابلی گرفته اند.^(۲)

آئین گنوسی و فلاسفه

به طوری که گفته شد فلسفه افلاطونی میانه^(۳) تحت تأثیر تفکرات گنوسی واقع شده بود. نوشته های هرمسی نیز که از خدایان مصری یاد می کند تحت تأثیر ایر آئین بوده است.

نویسنده کتاب پویمندریس^(۴) که اثری هرمسی است و آشکارا زیر نفوذ این آئین بوده است می گوید:

"بگذار تا انسان روحی، خود را دریابد و بداند که او فناپذیر است و... این که او قادر است تا به همه چیز معرفت پیدا کند."

1- Anz.

2- Cf. E.F. Scott, "Gnosticism", J. HASTINGS ed. E.R.E, vol6,p.231.

۳- از نظر افلاطون سیاستمداری که گنوسیس یا هنر دانستن را دارا باشد یک پادشاه ایده آل است و تنها بشری است که خدا را می شناسد و می تواند به عنوان واسطه کار کند بین خدا و خلق او. در واقع وی "نوس" یا عقل است. رج.ک.

4- Poimenderis.

در جای دیگر این کتاب آمده است: "خداوند فرزندی آفرید و همه آفریدگان را به دست او سپرد. این فرزند دو جنسی و برابر فوس^(۱) (انسان، نور، آدم) و زوئه^(۲) (حوا، حیات) است این آفریده که هنوز با لوگوس (کلمه) تفاوت دارد برای آفریدن فرود می آید. اما به طبیعت دل می بندد و تجسم می یابد. به همین سبب است که انسان هم فانی و هم جاودانی است. با این حال تن انسان نیز همانند انسان اصلی است... (و نه روان او).^(۳)

فیلون یک فیلسوف یهودی (اواخر قرن اول پیش از میلاد و اوائل قرن اول بعد از میلاد) است و به گروه‌های زیادی از یهودیان پیرو افکار گنوسی اشاره می‌کند، گرچه تا قبل از مسیحیت مقوله‌ای به نام مکاتب گنوسی به وجود نیامده بود. فیلون، لوگوس را انسانی می‌پندارد که به هیأت خداوندی است یا "انسان خدا" و آن را با مُثُل، صورت مثالی انسان یکی می‌پندارد. و آن بی کالبد و فاقد جنسیت است. او بر ضد این عقیده که انسان آسمانی را دو جنسی می‌پندارد برمی‌خیزد و می‌گوید: "خدا انسان را آفرید و او را از روی صورت خویش آفرید. نر و مادینه آفرید - اما نه "او را" بلکه "آنان را" (زن و مرد) کتاب دانیال (۱۶۸ پ.م.) آدم قدیم^(۴) را فرزند انسان ایزدی نام داده است.

برخی از یهودیان که به نام مغاریان نامیده می‌شدند می‌گفتند که همه صور انسانی که در عهد عتیق برای خداوند قایل داشته‌اند در حقیقت برای یائوئیل (فرشته) بوده است، نه برای خدا (که او نماینده خدا بود که اصل نامش یائو بود و بعدها به متاترون معروف شد).

1- Phous.

2- Zoeh.

3- G.QUISPTEL, "Gnosticism". M.ELIADE, ded E.R, vol.5.p.566.

و نیز آئین گنوسی و مانوی ویراسته میرچا الیاد ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور صفحه ۳۱ به بعد.

۴- برای شرح بیشتر به کتاب دائرة المعارف اسلام کلمه آدم مراجعه شود.

در دستگاه کلامی ساتورنینوس^(۱) جنس مادینه به کلی حذف شد. آنان می‌گویند جهان ما به دست ۷ فرشته، هفت سیاره، آفریده شده است. بنابراین خدای ناشناخته، درخشش خود یعنی شکوه انسان آسمانی را متجلی ساخت. فرشتگان دستگاه آفرینش تلاش کردند این آنتروپوس (انسان) را توقیف کنند. اما پیروز نشدند. آنتروپوس بی درنگ به آسمان رهسپار گردید. فرشتگاه، کالبدی انسانی همانند انسان آسمانی ساختند. اما این آفریده نمی‌توانست برپا ایستد و چون کرم بر زمین می‌لولید. آدم آسمانی که بر این آدم خاکی دل می‌سوزاند، بارقه حیات، یعنی روان را نزد وی فرستاد که او را قامت بخشید و زندگی داد. همین بارقه است که به هنگام مرگ به خانه مینوی خود فرا می‌رود. اما بدن به اجزا سازنده خود تجزیه می‌شود.^(۲)

نویسنده شعور قوم^(۳) (کتاب قوم یهودی) "اندازه‌گیری کالبد" خداوند، ابعاد بزرگ اعضا خداوندگار را توصیف می‌کند. پیروان آئین "أرفه" می‌آموختند که کیهان در واقع تن ایزدی است. پیش از آن در مصر دوران هلنی نیز اندیشه‌هایی همانند رواج داشت که سرچشمه اندیشه‌های برجسته روحانیان فلسطینی درباره کالبد عرفانی خداوند گشت. (این اندیشه‌ها در نهایت به نوشتن کتاب زهر منجر شد)^(۴) و در نوشته‌هایی که در نجع حمادی به دست آمده به نام گراداماس (کهن - آدم) و در منابع "مندایی" "آدم قدمائیه" و در آئین گنوسی یهودی سده‌های میانه "آدم قدمن" نامیده می‌شود.^(۵)

با گسترش مسیحیت ارتدکس، چنان با آن برخورد شد که همه افرادی را که پیرو گنوس بودند تحت نام او واحد نهضت گنوسی‌ها درآورد. این فرقه معنوی کلیسایی

1- Saturninus.

2- Cf.C. QUIPEL, "Gnosticism", M. ELADE, ed E.R, vol.5,p.568.

3- Goma.

4- Zohar.

5- Cf. G. QUIPEL. "Gnosticism", M. ELIADE, ed E.R. vol.5, p.568.

بود که تلاش می‌کرد تا پیام مسیحیت را در فلسفه‌ای معقول و قابل قبول برای افکار رشد یافته بکند.^(۱)

اعتقادات مکتب گنوسی

از اصول آئین گنوسی آن است که چون ذات الهی منزّه است از عالم کون و فساد، پس بلاواسطه با آن تماس ندارد. از این نظر درباره خدا مراحل صدور قائل شده‌اند و ذات واجب الوجود را نور مطلق خوانند.

مارسیون (قرن ۲ میلادی) که الیات گنوسی را درک کرده و اساس گنوسی آن را به خوبی می‌شناخت، عقیده داشت که بدون اصول دوگانگی، اصل بدی را نمی‌توان شناخت. پس در این صورت در جهان دو خدا موجود است یکی خدای بدی و دیگری خدای نیکی. خدای بد خدای کتاب عهد قدیم است. این خدا خالق جهان دیدنی است و مسؤل هبوط آدم و گسترش خطای او نسبت به تمامی افراد بشر است. خدای نیکی هیچ‌گونه نقشی در آفرینش جهان و انسان ندارد. و فقط خالق موجودات نادیدنی است. این خدا تصمیم گرفت انسان را نجات دهد و ناو را از چنگال خدای بدی رهایی بخشد. پس به شکل عیسی به زمین نزول کرد. قانون پیغمبران را لغو کرد با تبلیغ مهربانی و ترحم و بخشش جهان ارواح را نجات داد.^(۲) شکل‌گیری عالم به سبب هبوط نبود بلکه نتیجه سیر طبیعی آن می‌باشد. زیرا آن کل متعال که کامل است هر آن چه را که خلق کند نسبت به خود ناقص می‌باشد لذا نقص برای عالم امری طبیعی است. گویا پلوتونیوس این ایده را از کتاب "تیمائوس" افلاطون گرفته باشد. او معتقد به روح جهانی و روح کیهانی بود و این که روح ما تا زمانی که از بودن در بدن‌ها اجتناب کند، می‌تواند به اعلا علیین برود و بر دنیا فرمان دهد. درست مثل روح کلی است و گرنه با ارتکاب اعمال پست، روح نیز پست و

1- Cf. E.F. Scott, "Gnosticism", J. HASTINGS, ed. E.R.E, vol.6,p.231.

2- Ibid,p.231.

دون می شود. عقیده قداست روح بشری که ملکوتی و بهشتی است و در زندان بدن اسیر است ریشه رد افکار افلاطون و اورفئوسی دارد. شاید هم به سبب دید ثنویت کیهانی باشد.^(۱) که از آئین زرتشتی، میتراپی و شاید بابل باستانی گرفته است.^(۲) آدمی پیوسته باید در این نبردگاه تلاش کند تا از اسارت نیروهای شری که بدان گرفتار آمده است خلاصی یابد و به مدارج بالا صعود نماید تا خود را به خدای تعالی که خدای نیکی و خیر است برساند.

این دوگانگی جهانی در تمام مکاتب گنوسی دیده می شود. و اصول اعتقادی آنان حول محور نجات آدم هبوط یافته به عالم نورانی که به آن تعلق داشت دور می زند و این نجات امکان ندارد مگر با منجی الهی.

در واقع در رأس عالم، خدای متعال قرار دارد که یک خدای شخصی نیست که مبدأ هستی تمام مخلوقات باشد. او نور مطلق است. گاهی اوقات به او پدر کل، خدای غیرقابل حصول،^(۳) ناشناختی^(۴) و بی پایان^(۵) می گویند.

آئین گنوسی میان جهان مادی و خدای تعالی، خداوندانی بینابین قرار می دهد که فرمان و خواست خداوند تعالی را از طریق آنان به جهان مادی می رسانند و هرچه به این جهان مادی نزدیک می شوند کیفیتی پست تر و تباه تر پیدا می کنند و روح باطنی همین مدارج به بالا و برعکس است که می تواند خود را بالا و بالاتر برد تا سرانجام به خدای تعالی برساند. این واسطه ها را "آن" نامند.

آن‌ها:

این واژه به معنی دوران و سالهاست، و توسط مخالفین گنوسی و بعضی از

1- Cf. LAYTON. The Redescovary... vol I,p.357.

2- Cf, E.F. Scott, "Gnosticism", J.HASTINGS, ed E.R.E, vol 6,p.p.231-234.

3- Unapproachable.

4- Unknowable.

5- Abyss.

*. Aeon

پیروان آن بکار گرفته شده است تا تداوم تجلی‌های حاصل از هستی مطلق را نشان دهند. "آن‌ها" در واقع راه حلی است که پیروان گنوسی برای اتصال عالم فرودین به خدای متعال بکار می‌گیرند. مشابه "آن‌ها" را می‌توان در شینتو ژاپنی، مه‌ایانا بودائی، دین زرتشتی و مثل افلاطونی^(۱) نیروهای فیلون^(۲) و لوگوئی در مکتب رواقی^(۳) ملاحظه کرد.^(۴)

در گنوسیک ابتدایی معتقد به یک آن متشخص بودند - گاهی آن را "خود مطلق" می‌نامیدند و یا "فضای مطلق" می‌خواندند و در نوشته‌های "آیرنوس"^(۵) و "آپی فانوس"^(۶) نیز ذکر آنان رفته است. والتین نیز در دوره‌های بعد از آن به عنوان "آن حی"^(۷) یاد می‌کند که واحد است؛ اگرچه در درون وحدانیتش اصل تمیزی وجود دارد. به هر حال به عقیده گنوسی‌ها تمام آن‌ها علی‌رغم کثرت از وحدت خاصی برخوردارند.^(۸)

گنوسی متأخر آن‌ها را به عنوان ساختاری از وجود الهی در نظر می‌گیرد که در قالب مذکر و مؤنث (سی ز جی سی)^(۹) جریان دارد. و هر جفت با یکدیگر سبب ایجاد آن بعدی می‌شوند. در واقع هر جفت نه اینکه بوجود می‌آیند بلکه تجلی پیدا می‌کنند به کلام دیگر آنها خود آشکاری ذات الهی است. آن را "ملاء اعلی"^(۱۰) نیز می‌خوانند. یعنی کلیتی که خدای رأس در قوه ناپیدای خود ساکن است.

1- Platonic Ideas.

2- Philo powers.

3- Logoi, stoic.

۴- شونم آنها را صفات بارینعالی می‌داند. رک. G. Scholem, Jewish Mysticism p. 74.

5- Irenaeus.

6- Epiphanius.

7- Living Aeon.

8- C.f.E.F. Scott, aeon, E.R.E. ed J. Haisting. Vol I p. 146.

9- Syzygies از زمان والتین به بعد اینها را آن می‌نامند

10- Pleroma.

ملاء اعلا از چندین آن تشکیل یافته و عالم نور و حقیقت برتر است و با شکاف عظیمی از تاریکی متجلی جداست. مکاتب مختلف گنوسی در تعداد آن‌ها اختلاف نظر دارند. باسیلیدها^(۱) آنها را شش عدد و والنتین آنها را سی عدد می‌داند که به سه گروه تقسیم می‌شود اُگدود، دیکاد، دودکاد^(۲)، که برابر سی "یزته" دین زرتشتی است.^(۳)

والنعین می‌گوید که یکتای مطلق "بیتوس"^(۴) نام دارد و همسری دارد بنام "سی ژ"^(۵) این دو "نوس"^(۶) و "آلتیا"^(۷) را درست می‌کنند. این دو نیز به نوبه خود لوگوس (کلمه)^(۸) و ژا^(۹) (حیات) و ایندو آنتروپوس^(۱۰) (انسان) و اکلسیا^(۱۱) (کلیسا) را درست می‌کنند. سپس نوس و آلتیا ده آن (عدد کامل) را به عنوان هدیه‌ای برای پدر درست می‌کنند. لوگوس و ژا دوازده آن که عدد کاملی نیست را می‌سازند که دین، امید، عشق و عقل فرودین^(۱۲) از آن جمله‌اند آن آخری خودسرانه در صدد تولید آنهایی بدون آمیزش با آن مؤنث است و ماده بی شکل و هضم نشده‌ای به نام "دمیورژ"^(۱۳) درست می‌کند که در نظام فعلی موجودات وجود دارد و آمیزه‌ای از خیر و شر است و درون بشری است که روحش با ماده محصور شده است.^(۱۴) آن آخری که خودسرانه باعث بوجود آمدن دمیورژ شد و گاهی آن را سوفیا می‌خوانند؛ که در تورات به معنی "حکمت" آمده و بوجود آورنده عالم از طریق پسرش دمیورژ

- | | |
|-------------------------|-----------------------------|
| 1- Basilides. | 2- Ogdoad, Decad, Dodecad. |
| 3- Ibid, 146. | 4- Bythos مفاک |
| 5- Sige. | 6- Nous. |
| 7- Aletheia. | 8- Logos. |
| 9- Zoe. | 10- Anthoropos. |
| 11- Ecclesia. | 12- Achamoth, lower wisdom. |
| 13- Demiurge, فوه خلافت | 14- Ibid, 149. |

می باشد.^(۱) باور سوفیا در واقع همان خدای سیبل، ایزیس، ایشتر آرتارگاتیس^(۲) است که در دین بابلی عقیده بر آن است که به مگاک فرو می رود.

سوفیا بیانگر مسأله اسفبار اصل الهی نور است که با تاریکی تماس می یابد. در مکتب والتین سوفیا دو صورت می پذیرد یکی که در ملاء اعلا ماند و دیگری که هبوط در تاریکی کرد. در واقع در بدن فرو افتاده‌ی او نوری وجود دارد که به تاریکی وارد می شود و او واسطه عالم بالا و طبیعت روحی است که از آن رانده شد. پس نه تنها او موضوع، بلکه هادی در جریان رهایی و مراقب و نظاره گر نور است تا رهایی حاصل شود. نتیجه هبوط او فعل خلق است و کیهان از آشوب خلق می شود. گنوسی ها گرداننده خلقت را دمپورژ می دانند که از ملاء اعلائی بالای سر خود بی خبر است. ولی به طور ناخودآگاه ناقل نوری است که از مادرش به او رسیده است. او نه یک نیروی شر بلکه نیروی کیهانی است که افعالش غیر عمد است. مکتب گنوسی سعی دارد تا خدای عهد عتیق را همین دمپورژ بداند.

هبوط سوفیا سبب آشفتگی او و ملاء اعلی شد و تا زمانی که نور گمشده از تاریکی بازگشوده نشود، این هم آهنگی بدست نخواهد آمد. پدر به نوس و آلتیا اجازه داد تا آئی والا مقام بنام سوتر یا کریستوس^(۳) و وظیفه این رهایی را به عهده گیرد. این وجود الهی بر طبق نظریه ناسنی ها خود تصمیم به این کار گرفت و در جای دیگر اشاره می شود که با دعای سوفیا عازم می شود با این وظیفه که نور و حیاتی را که در بشریت محصورند از مرده، ماده‌ی شر، با یک رشته مراسم (اسرارآمیز) جادویی، و نیز از طریق زندگی زاهدانه جدا نماید.^(۴) برای این کار کریستوس

۱- در مکتب سیمونی Simonian این هبوط کرده را هلن زوجه خدای ماه است.

C.f.A. Newman, E.F. Scott, E.R.E, Vol, 6,p.236.

2- Artargatis.

3- Soter, Chirstus.

4- Ibid Vol I,p. 149.

می‌بایستی از قلمرو آرکونها^(۱) بگذرد و شکل ارواح آن عالم را به خود گیرد. و روی زمین بذره‌های پراکنده نور الهی را جمع آوری کند و بالاخره با صوفیای نجات یافته از شهوات، به بالا صعود کند.^(۲)

در حقیقت در آئین گنوسی این نجات از دو طریق میسر است:

۱- از طریق نوری واسطه که همان کریستوس است که میان نور و تاریکی قرار دارد.

۲- طلب استمداد از خدایان و یا ملائک حامی یا فرمانروای ستارگان آسمانی که در سرنوشت آدمی دخالت دارند به مدد گنوس یا معرفت و با ادعیه و جلب توجه، کلمه عبوری را از آنان خواسته و از حیظه قدرت اجرام سماوی خارج گشته تا تحت قانون جبر ایشان محکوم به زندانی در عالم ماده نباشد. البته این آزادی شامل همگان نمی‌شود بلکه تعدادی اندک از مسیحیان گنوسی هر دین را که ثنوی پرست می‌باشند شامل می‌شود.^(۳)

به طور خلاصه مکتب گنوسی آفرینش جهان فرودین را با فرضیه آشوب و آشفتگی درون ملاء اعلا بیان می‌کند. اشتباهی که در اثر خواستی ناروا از یک آن بوجود آمد نتیجه‌اش منشأ قدرت پست‌تری شد که به نوبه خود سبب ایجاد قدرت‌های پایین‌تر دیگری شد تا اینکه عالم تاریکی و خیال به وجود آمدند. بنابراین از آنجا که شروع جریان از ملاء اعلی بود، بخشی از اصل برین با عناصر فرومایه آمیخته شد و از آنجا اشتیاق نمود پیدا کرد. نجات بخشی از بیختن و بیرون انداختن این جوهر برین ملاء اعلا تشکیل می‌شود.

برای تحقیق این امر یک آن والامقام به عالم مادی فرو فرستاده می‌شود و در ظاهر یا حقیقتاً به عنوان عیسی بشری هویت می‌یابد.^(۴)

انسان نیز اگر چه مخلوق دمیورژ است که از ملاء اعلا رانده شده بود ولی از

1- Archons.

2- Ibid Vol 6, p. 236.

3- Ibid, Vol 6, p 234.

4- Ibid, Vol I, p. 149.

طریق سوفیا بارقه‌هایی را از ذات الهی دریافت می‌کند و در تلاش است تا از پوشش مادی خلاصی یابد. و این کار با دوراه: ۱- الهام از طریق لوگوس. ۲- غلبه بر شهوات و ریاضت میسر است. زیرا ماده دشمن روح است چنان‌که شر دشمن خیر است بنابراین تن قابل تحقیر است. گنوسی‌ها حتی صعود حضرت عیسی را به همراه تن انکار می‌کنند و در این صورت غسل تعمید طرد می‌شود.

در بعضی گروه‌ها پرهیز و تقوی وجود دارد که هرگونه تماس بدنی می‌تواند آن را آلوده نماید اما در بعضی فرق دیگر مرزهای اخلاقی برداشته می‌شود چون معتقدند که هیچ پرهیزی، مادی بودن تن را از بین نمی‌برد.^(۱)

نتیجه:

همانگونه که گنوسی‌ها به وجود نوری واسطه به نام کریستوس معتقدند که تمسک به آن سبب نجات می‌گردد چنین باوری نیز در اسلام به نام نور محمدی (ص) وجود دارد که اولین تعین و سبب خلق پدیده‌هاست. در قرآن کریم به صراحت به خلقت همه چیز از زوج اشاره شده است (ذاریات ۴۹). پس شادی بتوان بر عقاید گنوسی تا حدودی صحه گذاشت.

منابع:

- 1- Encyclopedia of Religion and Ethics. Ed Haistings-J, vol. 12 1980
- 2- Encyclopedia of Religion ed. Eliade. M, Vol 14 1987.
- 3- Layton. B, The Rediscovery of Gnosticism, vol II, leiden 1980.
- 4- Mujtabai. F. Hindu Muslem Cultural Relation, Dehli 1978.
- 5- Scholem. G, Jewish Mysticism, New york 1957.
- ۶- آئین گنوسی و مانوی، ویراسته میرچا الیاده ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور تهران ۱۳۷۳.
- ۷- شایگان، داریوش، ادیان و مکتبهای فلسفی هند تهران ۱۳۶۲.
- ۸- ناس. جان. پی، تاریخ مختصر ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، ۱۳۷۰ تهران.

۱- آئین گنوسی و مانوی، ویراسته میرچاد الیاده ص ۳۱ به بعد.

